مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه

دوره ۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۵

صفحات ۱۵۹- ۱۷۲

ISSN: ۲٤۷٦-٤۸٥X

www.irijournals.com

عنصر خیال در آثار خواجوی کرمانی با تاکید بر استعاره

ایوب رجبی [۱]، سیمین عزتی فر [۲]

[۱] دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اراک، معاون پرورشی و تربیت بدنی شهرستان محلات

[۲] دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اراک، دبیر رسمی ادبیات آموزش و پرورش ناحیه چهار کرج

چکیده

خیال (ایماژ) عنصر اصلی شعر، در همه ی تعریف های قدیم و جدید است و هر گونه معنی دیگری را در پرتو خیال می توان شاعرانه کرد. خیال به معنی تصرفات بیانی و مجازی در شعر می باشد و حاصل نوعی «تجربه» است و اغلب با زمینه ی عاطفی همراه می باشد. خواجوی کرمانی یکی از شاعران بزرگ قرن هشتم می باشد که با هنر نمایی و قدرت ذوق و اندیشه، عناصر خیال انگیز را به نحو مطلوبی در شعر خود به کار گرفته است در این عناصر تشبیه بیشترین حوزه یدب هنری شاعر را به خود اختصاص داده است پس از تشبیه استعاره بیشترین بسامد را در شعر خواجو دارا می باشد به خصوص استعاره ی مکنیه تخلییه که به وفور در شعر وی یافت می شود خواننده با مطالعه ی غزلیات دلنشین این شاعر بزرگ بیشتر به اهمیت و توانایی وی واقف شده و ارزش شاعر را در پهنه ی ادب فارسی در می یابد. این مقاله با عنوان «عنصر خیال در آثار خواجوی کرمانی با تأکید بر استعاره» بر آن است ضمن تعاریفی از استعاره و هدف از آن، انواع استعاره را تقسیم بندی نموده و هر کدام را با شواهدی از دیوان خواجوی کرمانی شرح دهد.

واژه‌های کلیدی: صور خیال، بیان، زیبایی شناسی، خواجوی کرمانی، استعاره، شعر فارسی.

دوره ۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۵، صفحات ۱۵۹- ۱۷۲

مقدمه

با عنایت به اینکه یکی از اساسی ترین و مهم ترین مسائل در ادبیات علی الخصوص در شعر صور خیال می باشد و پایه و اساس ادبیات بر این مهم بنا نهاده شده است ناگفته پیداست که بررسی و شناخت هر کدام از این عناصر به نوبه ی خود دارای اهمیت و ارزش فراوانی است تا جایی که می توان ادعا کرد که اگر شاعر یا نویسنده ای از شناخت و بکارگیری مطلوب و به موقع این عناصر عاجز باشد بدون شک اثر او فاقد ارزش هنری و ادبی بوده و به تدریج از گردونه ی آثار ماندگار خارج می گردد. این مهم نه تنها برای شاعر و نویسنده ی اثر بلکه برای خوانندگان نیز بسیار حائز اهمیت می باشد، تا جایی که چنانچه خواننده اطلاع کافی در این زمینه نداشته باشد خواندن آثار ادبی برای وی لذتی نخواهد داشت بنابراین اگر گفته شود شیرازه و هسته ای اصلی کلام ادبی این عناصر می باشد و ادبیات خارج از آنها تفاله ای بی ارزش بیش نیست سخن گزافی نخواهد بود.

چه بسا جملات و عبارات ساده و مرده که با بکارگیری تشبیهات و استعارات دلنشین و به جا زنده شده و رشته ی جان و ذهن هر خواننده یا شنونده را به سوی خود می کشاند و او را سرمست و شیدا می نماید چرا که ادبیات عرصه ی جولان خیال است و میدان تازش اندیشه و شاعر و نویسنده سوار بر توسن خیال بر عرصه ی ادبیات و هنر می تازد و با تسلیم واژه ها و اصطلاحات شیرین به قول فردوسی بزرگ «کاخی بلند از نظم پی می افکند که از گزند و باران در امان می ماند» و زندگی و نام و اثر خویش را جاودانگی می بخشد.

تعریف واژه ها و اصطلاحات

در ارتباط با پژوهش واژه ها و اصطلاحاتی که از بسامد بالایی برخوردار بوده و مهمترین واژه ها و اصطلاحات هسته ای محقق می باشد به ترتیب توضیح داده می شود.

۱- بیان: «ایراد معنای واحد به طرق مختلف، مشروط بر اینکه اختلاف آن طرق مبتنی بر تخیل باشد یعنی لغات و عبارات به لحاظ تخییل نسبت به هم متفاوت باشند. به عبارت دیگر بیان، نقاشی یک مطلب به طرق مختلف است علم بیان غالباً در حوزه ی دلالت تضمن و به خصوص التزام، تحقق می یابد و معمولاً با دلالت مطابقه که استعمال واژه در معنای قراردادی آن است،کاری ندارد» (شمیسا،۱۹:۱۳۷۳)

۲- تشبیه: مانند کردن چیزی است به چیزی، مشروط بر اینکه آن مانندگی مبتنی بر کذب باشد نه صدق یعنی ادعایی باشد نه حقیقی توضیح اینکه همین که می گوییم مانند کردن(تشبیه مصدر باب تفعل است که برای تعدیه است)، معنایش این است که آن دو چیز علی الظاهر شبیه به هم نیستند و بین آنها مشابهت نیست و این ما هستیم که این شباهت را ادعا و برقرار می کنیم اما چون معمولاً به این نکته توجه نمی شود ما قید مبتنی بر کذب بودن را جهت مزید تأکید بر تعریف می افزائیم (همان،۵۹)

۳- وجه شبه: وجه شبه، شباهت بین مشبه و مشبه به است بحث وجه شبه مهم ترین بحث تشبیه است، چون وجه شبه مبین جهان بینی و وسعت تخییل شاعر است و در نقد شعر بر مبنای وجه شبه است که متوجه نوآوری یا تقلید هنرمند می شویم وجه شبه همواره مورد ادعایی است. یعنی هنرمند مدعی شباهت بین دو پدیده یا چیز می شود، منتها مورد ادعا به نحوی است که جنبه ی اقناعی دارد، یعنی بعد از ادعای او ما قبول می کنیم که چنین شباهتی هست(همان،۹۴)

به تعبییر آقای دکتر کزازی؛ «مانروی (وجه شبه) در مانروی آشکار می گردد اگر مانروی پنداری نوآئین و شگفت پرور باشد تشبیه ارزش هنری بسیار خواهد داشت مانروی است که سرنوشت تشبیه را از دید هنری رقم می زند از اینرو مانروی را می توان، بنیادی ترین پایه ی تشبیه شمرد(کزازی،۴۷:۱۳۶۸)

۴- استعاره: «در لغت مصدر باب استفعال است، یعنی عاریه خواستن لغتی را به جای لغت دیگری زیرا شاعر در استعاره، واژه ای را به علاقه ی مشابهت به جای واژه ی دیگری به کار می گیرد. ازیک طرف مهمترین نوع مجاز، مجاز به علاقه ی مشابهت است که به آن استعاره می گویند، و از طرف دیگر می توان استعاره را از تشبیه نیز بیرون آورد، بدین معنی که از جمله ی

تشبیهی مشبه و مشبه به و ادات تشبیه را حذف کنیم به نحوی که فقط مشبه به باقی بماند، به این مشبه به باقی مانده استعاره می گویند»(شمیسا،۱۳۷۳:۱۴۱)

۵-مجاز: «شاعران از آن جایی که که جهان را دیگر گونه می بینند، واژگان را نیز دیگر گونه به کار می برند بدین معنی که هر چند از واژگان معمول و مرسوم ما استفاده می کند، اما آنها را در معنای اصلی و متعارف خود به کار نمی برند و به قول ادبا لغات و عبارات را در معنای غیر ما وضع له یعنی برخلاف قرارداد استعمال می کنند گویی شاعران جهان را دوباره به سلیقه ی خود نامگذاری می کنند(همان،۳۷)

«مجاز شیوه ای دیگر در بازنمود اندیشه ی شاعرانه و ترفند نغز دیگری است که سخنور، به آهنگ فریفتن و در دام افکندن سخن دوست، در ادب به کار می گیرد، مجاز آن است که سخنور واژه را در معنایی به کار گیرد که برای آن بر نهاده نشده است معنای نهادین و قاموسی واژه معنای راستین آن است؛ و معنایی که سخنور، در سروده ی خویش از آن خواسته است معنای هنری آن است»(کزازی،۱۳۶۸:۱۴۰)

۶- کنایه: « عبارت یا جمله ای است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه ی صارفه ای هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند وجود نداشته باشد چنان که گفته شد، کنایه ذکر مطلبی دیگر است و این دریافت از طریق انتقال از لازم به ملزم و یا بر عکس صورت می گیرد چنان که می توان گفت کنایه ذکر جمله یا عبارتی است که به جای معنی ظاهری، مراد یکی از لوازم معنی آن است به الفاظ و معنای ظاهری مکنی به و به معنای مقصود مکنی عنه می گویند»(شمیسا،۱۳۷۳:۲۳۵)

شرح حال و زندگی نامه ی خواجوی کرمانی

نخلبند شعرا کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی بن محمود، مرشدی کرمانی، عارف بزرگ و شاعر استاد ایران در قرن هشتم هجری است. نسبت «مرشدی» را برای او حاج خلیفه آورده و این سبب انتساب اوست به فرقه ی مرشدیه یعنی پیروان شیخ مرشد ابو اسحاق کازرونی و عنوان نخلبند شعرا که به وی داده شده در غالب مأخذ تکرار گردیده است. از القاب دیگر وی «خلاق المعانی»، «ملک الفضلا» است. تخلص او در همه ی اشعارش خواجو است و این کلمه باید مصغر خواجه بوده و واو تصغیر در اینجا برای بیان حسب به کار رفته باشد. نام و نسب و کنیه و لقب خواجو بنابر اصلح روایات همان است که نوشته ایم ولی در پاره ای مأخذ بر اثر اشتباه تغییراتی در آنها داده شده و حتی در تذکره ی میخانه نام او افضل الدین و در کشف الضنون محمد است لیکن او در اشعار خود نام خویش را محمود آورده است.

در پایان مثنوی گل و نوروز، خواجو ولادت خود را بیستم ماه ذی الحجه سال ۶۸۹ هجری قمری ذکر کرده است دولتشاه سمرقندی نوشته است که او از «بزرگ زادگان کرمان بوده است» و وی دوران کودکی را در کرمان گذرانیده و سپس به سفرهای طولانی خود به حجاز و شام و بیت المقدس و عراق عجم و عراق عرب و مصر و فارس و بعضی از بنادر خلیج فارس پرداخت و در این سفرها توشه ها از دانش و تحقیق اندوخت در پایان سفرهای حجاز و شام و عراق عرب چندگاهی در بغداد باقی ماند و در سال ۷۳۲ یکی از مثنوی های خود را به نام همای و همایون که مدتی پیش آغاز کرده بود به نام سلطان ابوسعید و وزیرش غیاث الدین محمود به انجام رسانید و بعد از آن چون در سال۷۳۶ به ایران بازگشت، چندی پیش از ورودش سلطان ابوسعید در همان سال درگذشته و دوره کوتاه ایلخانی ارپاخان و ادامه ی موقت وزارت غیاث الدین محمد بود لیکن چیزی نگذشت که ارپاوگان و غیاث الدین محمد هر دو به دست مخالفان به قتل رسیدند و خواجو که «سلطانیه ی» بی سلطان را لایق اقامت نمی دانست از اقامت در آن شهر منصرف شده و راه اصفهان در پیش گرفت و پس از چندی اقامت از آنجا به کرمان و فارس در پناه خاندان اینجو که درگیر و دار تحکیم وضع خود در آن سامان بودند رفت و علی الخصوص در دوره سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق در ظل عنایت او به رفاه گذرانید و بر همین منوال زیست تا بدرود حیات گفت. سال وفات خواجو را با اختلاف فراوان در مأخذ مختلف ثبت کرده اند که از میان همه ی آنها قول «فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی»(۸۴۹-۷۷۷) که نزدیک ترین کس از نویسندگان احوال خواجو دوران حیات آن شاعر است اعتماد می شود وی تاریخ

وفات خواجو را در حوادث سال۷۵۰ ذکر کرده است و این قول سازگارست با سن۶۲ سال که برای خواجو ذکر کرده اند. آرامگاه خواجو در تنگ الله اکبر شیراز نزدیک دروازه ی قرآن واقع است(صفا،۱۳۶۹:۸۸۶ ج۲ بخش۳)

آثار خواجو

الف: دیوان قصاید و غزلیات و مقطعات و ترجیعات و ترکیبات و رباعیات خواجو که به دو قسمت «صنایع الکمال» و «بدایع الجمال» تقسیم شده است.

ب: شش مثنوی به اوزان مختلف که خواجو در سرودن آنها به نظامی و فردوسی نظر داشته و در هر حال استادی و مهارت و قدرت طبع و اندیشه و نیز ابتکاری وی در همه ی آنها آشکارست این مثنوی ها عبارت است از:

۱-سام نامه: منظومه ای است حماسی و عشقی به بحر متقارب مثمن مقصور با محذوف که به تقلید از شاهنامه یفردوسی ساخته شده است و در مورد سرگذشت سام نریمان و عشقها و جنگها و ماجراهای اوست این منظومه را خواجو به نام ابوالفتح مجد الدین محمود وزیر ساخته است.

۲- همای و همایون: مثنوی است عاشقانه در داستان عشق همایون با همای دختر فغفور چین به بحر متقارب که خواجو آنرا به سال ۷۳۲ هجری در ۴۴۰۷ بیت به اتمام رسانید که به نام شمس الدین صاین و پسرش عبدالملک رکن الدین می باشد.

۳- گل و نوروز: منظومه ایست به بحر هزج مسدس محذوف یا مقصور، در عشق شاهزاده ای نوروز نام با گل دختر پادشاه روم و مسلماً خواجو این مثنوی را برای نظیره سازی در برابر خسرو و شیرین نظامی، سروده است، که در ۵۳۰۲ بیت ساخته شده است.

۴- روضه الانوار: منظومه ایست از متفرعات بحر سریع(مفتعلن، مفتعلن، فاعلن) که خواجو آنرا به پیروی از منظومه ی مشهور مخزن اسرار نظامی و بر همان سیاق ساخت، که اندکی بیشتر از دو هزار بیت دارد و آنرا به نام شمس الدین محمود صاین وزیر ساخت.

۵-کمال نامه: منظومه ایست عرفانی در دوازده باب بر وزن سیر العباد سنایی و به پیروی از سیاق آن، مشتمل بر خطاباتی با عناصر و ارواح و عقول و جز آنها در حدود۱۸۴۹بیت خواجو این مثنوی را به یاد پیشوای طریقت مرشدیه، یعنی مرشد الدین ابو اسحاق کازرونی۴۲۶ آغاز نموده و به اسم شاه شیخ ابوالسحاق اینجو ختم کرده است.

۶ -گوهر نامه: منظومه ایست در هزار و بیست و دو بیت، در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف که به سال۷۴۶ به اتمام رسیده است و شاعر آن را به نام امیر مبارزالدین محمد و وزیر او بهاء الدین محمودبن عزالدین یوسف سروده است(صفا،۱۳۶۹:۹۰۱)

غیر از دیوان و منظومه های مذکور خواجو آثار دیگری بدین شرح دارد:

۱-مفاتیح القلوب، منتخبی از اشعار خواجو که به نام امیر مبارزالدین ترتیب داد.

۲-رساله ی سبع المثانی، در مناظره ی شمشیر و قلم که به نام امیر مبارزالدین تمام شد.

۳-رساله ی البادیه در سوانح سفر کعبه که به سال ۷۴۸ به پایان رسید.

۴-رساله ی مناظره ی شمس و سحاب به نثر(همان،۹۰۳)

تعریف فن بیان:

در تعریف فن بیان می گویند: «علمی است که به واسطه ی آن شناخته می شود که یک معنی را چگونه به طرق مختلف می توان ادا کرد که به حسب وضوح و خفا با یکدیگر فرق داشته باشد به عبارت دیگر فن بیان این است که بفهمند معانی دقیق لطیف را چگونه در عبارات واضح بگنجانند که فهم آن برای مخاطب ممتنع نباشد»(همایی،۱۳۷۳:۱۳۵) دکتر شمیسا در تعریف علم بیان می گوید: «بیان ایراد معنای واحد به طرق مختلف است مشروط بر اینکه اختلاف آن طرق مبتنی بر تخییل باشد یعنی لغات و عبارات به لحاظ تخییل نسبت به هم متفاوت باشند(شمیسا،۱۳۷۳:۱۹)

جهانی بودن علم بیان:

«علم بیان مربوط به معناست و از این رو جهانی(universal) است و اختصاص به زبان و ملت خاصی ندارد همانطوری که در شعر شاعر عرب یا ایرانی تشبیه و استعاره هست، همانطور هم در شعر شاعر قبیله ای آمازون یا آمریکا هم وجود دارد(همان،۲۹)

فایده ی علم بیان:

«در علم بیان با شیوه های مختلف ادای معنای واحد آشنا می شویم و می آموزیم که چگونه باید مراد شاعران را از واژه ها و عباراتی که در معنای اصلی خود بکار نرفته اند دریافت از این رو علم بیان راه ورود به دنیای ادبیات است(همان،۲۹)

استعاره: یکی از پریشان ترین تعریف ها در کتب بلاغت پیشینیان تعریف استعاره است تعریف های مختلف و نمونه های گوناگونی که از این کلمه در آثار متقدمان آمده نشان می دهد که ایشان همواره درباره ی مفهوم و حوزه ی معنوی این کلمه، متزلزل بوده اند، بعضی هرگونه تشبیهی را که ادات آن حذف شده باشد را استعاره دانسته اند، و از تعبیر ارسطو چنین دانسته می شود که تشبیه همان استعاره است با اندکی اختلاف زیرا هنگامی که شاعر درباره ی اشیل می گوید« به مانند شیر حمله آورد» تشبیه است . اگر بگوید «این شیر حمله ور شد» استعاره است که همان تعریف اوست که مورد نظر ناقدان اسلامی و علمای بلاغت واقع شده است(شفیعی کدکنی،۱۰۷:۱۳۷۵)

بعضی از علمای دوره اسلامی بر این عقیده اند که تشبیه بر دو گونه است: تشبیه تام و تشبیه محذوف، تشبیه تام تشبیهی است که مشبه و مشبه به در آن یاد شود و محذوف آن است که فقط مشبه به یاد شود و استعاره خوانده می شود و این نام را بدان سبب به آن نهاده اند که تفاوتی باشد میان آن با تشبیه تام وگرنه هر دو تشبیه هستند، در کتب پیشینیان تعاریف بسیاری از استعاره شده است، قدیمیترین موردی که نشانی از استعاره به مفهوم رایج آن شده، تعبیری است که جاحظ در «البیان و التبین» آورده می گوید: استعاره نامیدن چیزی است به نامی جز نام اصلی اش هنگامی که جای آن چیز را گرفته باشد عبدالقاهر جرجانی می گوید: «فضیلت استعاره در این است که در هر لحظه می تواند بیان را صورت تازه ای بخشد و از یک واژه در نتیجه چندین فایده حاصل شود و از دیگر فوائد آن این است که معنای بسیار را در لفظ اندک نشان می دهد و از یک صدف چندین مروارید بیرون می آورد» (شفیعی کدکنی،۱۰۸:۱۳۷۵)

مقام استعاره در شعر چندان پر اهمیت بوده که در تعریف ابن خلدون در شعر می خوانیم: «شعر کلامی است مبتنی بر استعاره و اوصاف» شاید هیچکدام از صور خیال شاعرانه به اندازه ی استعاره در آثار ادبی و به ویژه شعر اهمیت نداشته باشد و از تحول تاریخی ادبیات یک زبان به طور روشنی می توان دریافت که سرانجام هر تشبیه خوب استعاره ای است، یعنی صورت تکاملی و تلخیص شده ی هر تشبیه زیبا و مورد قبول ارباب هنر سرانجام به گونه ی استعاره درمی آید. شاید بتوان گفت: که اغلب استعاره های شعری سابقه ی زمانی تشبیه دارند، یعنی در آغاز تشبیهی است و در طول زمان، باخو گرفتن ذهن ها و دریافت ارتباطات میان دوسوی تشبیه بصورت خیال شاعرانه ای که رنگ تشبیه دارد و دارای اجزای بیشتری است خلاصه می شود و به گونه ی استعاره درمی آید(همان،۱۱۸و۱۱۲)

دکتر تجلیل استعاره را بدین گونه تعریف می کند که : استعاره تشبیهی است که یکی از دو سوی آن ذکر نشود و به عبارت دیگر استعمال واژه ای در معنای مجازی آن است به واسطه ای همانندی و پیوند مشابهتی که با معنی حقیقی دارد(تجلیل،۶۳:۱۳۷۰)

دکتر همایی نیز می گوید: «مابین معنی حقیقی و مجازی وجود علاقه لازم است و این علاقه ممکن است مشابهت باشد یا امر دیگر غیر از مشابهت از قبیل سببیت، مجاورت و غیره در صورتی که ما بین معنی حقیقی و مجازی علاقه مشابهت باشد آنرا استعاره و در غیر این صورت آنرا مجاز مرسل می گویند بنابراین استعاره نوعی از مجاز لغوی است که علاقه ی ما بین معنی حقیقی و مجازی مشابهت باشد»(همایی،۱۷۵:۱۳۶۷)

دکتر شمیسا نیز استعاره را اینگونه تعریف می کند: «استعاره در لغت مصدر باب استفعال است یعنی عاریه خواستن لغتی را به جای لغتی دیگر، زیرا شاعر در استعاره واژه ای را به علاقه ی مشابهت به جای واژه دیگری به کار می برد» استعاره را از تشبیه نیز می توان بیرون آورد بدین ترتیب از جمله ی تشبیهی (مشبه، وجه شبه و ادات تشبیه) را حذف کنیم، به نحوی که فقط

مشبه به باقی بماند به این مشبه به باقی مانده استعاره می گویند، پس ژرف ساخت استعاره تشبیه است پس از اخذ استعاره از تشبیه می توان آن را با قرینه ای در کلام بکار برد (چون استعاره مجاز است) استعاره و تشبیه ماهیتاً یکی هستند استعاره در حقیقت به قول فرنگی ها تشبیه فشرده است منتهی در تشبیه ادعای شباهت است و در استعاره ادعای یکسانی و این همانی(شمیسا،۱۳۷۳:۱۴۱)

هدف از استعاره:

هدف از استعاره بیان مخیل مشبه است یعنی مصور و مجسم کردن آن در ذهن که همیشه با اغراق یعنی افراط و تفریط همراه است منتهی به سبب تناسی تشبیه و حقیقت ادعایی اغراق در استعاره نسبت به تشبیه بسیار فراتر است و این است که گفته اند: استعاره ابلغ تر از تشبیه است(همان،۱۷۸)

تقسیمات استعاره به لحاظ ساختاری

۱ – انواع استعاره ی نوع اول(مصرحه)

۱-۱- استعاره مصرحه مجرده

۱-۲- استعاره مصرحه مرشحه

۱-۳- استعاره مطلقه

۱-۴- استعاره مکنیه(بالکنایه)

۲ – تقسیمات استعاره به لحاظ شکل

۲-۱- استعاره به صورت اضافه

۲-۲- استعاره به صورت غیر اضافه

۳ – تقسیمات استعاره به لحاظ لفظ مستعار(اسم یا فعل بودن)

۳-۱- استعاره اصلیه

۳-۲- استعاره تبعیه

٤ – تقسیمات استعاره به لحاظ جامع

۴-۱- استعاره ی قریب

۴-۲- استعاره ی بعید

۴-۳- استعاره ی تمثیلیه

تقسیمات استعاره به لحاظ ساختاری

«گفتیم که استعاره بکار بردن واژه ای به جای واژه ی دیگر، به علاقه ی مشابهت به شرط وجود قرینه است یا تشبیهی که از آن فقط مشبه به باقی مانده است به این نوع استعاره، استعاره ی مصرحه یا تصریحیه یا محققه یا تحقیقیه می گویند از آنجا که قدما یک مورد دیگر از صور خیال را هم استعاره خواندند ما به استعاره مصرحه استعاره ی نوع اول می گوئیم تا آن به اصطلاح استعاره ای را که بعداً ذکر می گردد استعاره نوع دوم بخوانیم»(شمیسا،۱۳۷۳:۵۹)

۱-انواع استعاره ی نوع اول(مصرحه)

۱-۱-استعاره مصرحه مجرده: «ساختار آن: (مشبه به+ ملائمات(صفات مشبه) یعنی کلام مشبه به یا لااقل یکی از ملائمات«قرائن» مشبه «مستعارله» همراه است در این نوع استعاره ملائم مشبه همان قرینه ی صارفه است مثلاً« سرو چمان، چمان به اعتبار اینکه ذهن ها را از معنای اصلی سرو منصرف می کند قرینه به اعتبار اینکه ذهن را متوجه مشبه می کند ملائم است»(شمیسا،۱۳۷۹:۵۹)

نمونه های استعاره ی مصرحه مجرده در آثار خواجو:

بدار ای ساربان محمل که از دور ببینم آن مه نامهربان را

(۲۲/۴)[۱]

مستعارله :معشوق/ مستعارمنه :مه / قرینه و ملائم مستعارله: نامهربان

برون ز نرگس پر خواب و روی چون خور دوست گمان مبر که مرا آرزوی خواب و خور است

(۱۳۳/۳)

مستعارله: چشم/ مستعار منه: نرگس/ قرینه و ملائم مستعارله: پرخواب

دلدار من، جاندار من، شمشاد خوش رفتار من چون دیده ی دربار من لعلش گهربار آمده

(۸۰۹/۴)

مستعار له: معشوق/ مستعارمنه: شمشاد/ قرینه و ملائم مستعارله: خوش رفتار بودن

۱-۲- استعاره مصرحه مرشحه: «ساختار: مشبه به +ملائمات مشبه به یعنی را همراه با یکی از ملائمات خود آن ذکر می کنیم در این نوع استعاره، ادعای یکسان و این همانی به اوج خود می رسد که به آن مرشحه می گویند یعنی تقویت شده و قوی. در استعاره مرشحه بر خلاف مجرده، قرینه و ملائم یکی نیستند و قرائن ضعیف یا ظریف یا به هر حال غیر آشکارند؛ از این رو فهم آن دشوار است»(شمیسا،۱۳۷۹:۶۰)

چون به روز وصال شکر نکردم اخترم در شب فراق سزا کرد

نیست بر جای خویش مرغ سلیمان باز گویی مگر هوای سبا کرد

(۲۷۷/۹و۸)

بیت دوم: مستعار له: دل/ مستعار منه: مرغ سلیمان/ ملائم مستعار منه: سبا/ قرینه: بر جای خویش نبودن/ مستعار له:کوی معشوق/ مستعار منه: سبا/ ملائم مستعارمنه:سلیمان/ قرینه:هوس کردن

هنوزت بر مه از شب سایبانست هنوزت بر گل از سنبل طنابست

(۹۸/۷)

مصراع دوم: مستعارله: صورت/ مستعارمنه: گل/ ملائم مستعار منه: سنبل/ قرینه: تو/ مستعارله: گیسو/ مستعارمنه: سنبل/ ملائم مستعارمنه: گل/ قرینه: تو

[۱] تمامی شواهد این مقاله برگرفته از دیوان غزلیات خواجوی کرمانی است شامل۹۳۲غزل می باشد،عدد سمت چپ نمایانگر شماره ی غزل و عدد سمت راست شماره ی بیت می باشد.

۱-۳- استعاره ی مطلقه: «ساختار: مشبه به +ملائمات مشبه و مشبه به یعنی مشبه به را ذکر کنیم و با آن هم از ملائمات مشبه و هم از ملائمات مشبه به چیزی بیاوریم و در این صورت هم در کلام ترشیح و هم تجرید وجود دارد و این دو یکدیگر را خنثی می کنند و استعاره در حالت تعادل قرار می گیرد بدین جهت آن را مطلقه نامیده اند یعنی آزاد و رها» (شمیسا،۱۳۷۹:۶۱)

ای سرو خرامنده ی بســـــــتان حقایق آزاد شو از سبزه ی این ســـبز حدائق

(۵۸۱/۱)

مستعارله:معشوق/ مستعارمنه: سرو/ ملائم مستعارله: خرامنده/ ملائم مستعارمنه: بستان/ قرینه:خرامنده

راستی را ترک تیر انداز مســـتت هر نفس کشته یی را از هوا بر خاک میدان افکند

(۳۸۱/۴)

مستعارله: چشم/ مستعار منه: ترک/ ملائم مستعارله: مست/ ملائم مستعارمنه: تیر اندازی/ قرینه: تو

به یاد تو لعل تو هر لحظه چشم من فصلی بر ایـن دو جـــلد جواهر نگار بنویسد

(۳۱۳/۵)

مستعارله: دوگونه/ مستعار منه: دوجلد/ ملائم مستعارله: چشم/ ملائم مستعار منه: فصل نوشتن

۱-۴- استعاره ی مکنیه (بالکنایه) ساختار: مشبه+ ملائمات مشبه به یعنی در این نوع استعاره بر خلاف استعاره های دیگر مشبه (مستعار له) را ذکر می کنند نه مشبه به (مستعار منه) و آن را در دل و ضمیر خود به جانداری تشبیه می کنند جاندار غالباً انسان است در این صورت همان است که فرهنگیان به آن (personification) می گویند و گاهی حیوان است، مثل«چنگال مرگ» و گاهی هم اصلاً جاندار نیست: مثل سایه ی دانایی در صلح و سپس برای اینکه این تخییل به خواننده منتقل شود یکی از صفات یا ملائمات آن جاندار (مستعار منه) را در کلام ذکر می کنند: مثل«دست روزگار» که در آن مشبه یعنی روزگار همراه با یکی از ملائمات مشبه به (انسان) که دست باشد آمده است به آن قسمت که گوینده در ضمیر خود روزگار را به انسان تشبیه کرده است استعاره تخلییه می گویند از اینرو قدما روی هم رفته این گونه استعاره را استعاره مکنیه و تخلییه خواننده اند و و هیچگاه این دو از هم جدا نیستند بهتر است آن استعاره مکنیه تخلییه بگوئیم(شمیسا،۱۳۷۳:۱۵۵)

آن همه نامه نوشتیم و جوابی نننـــــوشت گوئیا عـــــقد لســـان و قـلم او کردیـــم

(۶۹۳/۵)

مستعارله: قلم/ مستعارمنه: انسان/ ملائم مستعار منه: لسان

هر که مجنون نیست از احوال لیلی غافلست و آنکه مجنون را به چشم عقل ببنید عاقل است

(۱۵۵/۱)

مستعارله: عقل/ مستعار منه: انسان/ ملائم مستعار منه: چشم

آید ز نی حدیثـــی هر دم به گوش جـانم　　کاخر بیا و بشـــــنو دستان و داستـــانم

(۶۶۲/۱)

مستعارله: جان/ مستعارمنه: انسان یا حیوان/ ملائم مستعار منه:گوش

هر چند دورم از رخ او همچو چـــــشم بد　　پیوســـته حرز بازوی جانـم دعای اوست

(۵۶۷/۳)

مستعار له:جان/ مستعار منه: انسان/ ملائم مستعار منه: بازو

خاک بغـداد به مرگ خلفا مـــــــی گرید　　ورنه این شط روان چیست که در بغداد است

(۱۱۱/۷)

(تصور گریستن خاک امری دعایی و استعاره تخلییه است)

رمضان آمد و شد کار صراحی از دســت　　به درســـــتی که دل نازک ساغر بشکست

(۱۱۴/۱)

(تصور دل برای ساغر امری ادعایی و استعاره تخلییه است)

۲- تقسیمات استعاره به لحاظ شکل

۲-۱- استعاره به صورت اضافه: که به آن اضافه ی استعاری می گویند و بر دو نوع است.

الف: اضافه ای که مضاف الیه آن اسم باشد مثل: «رخسار صبح، روی گل»

ب: اضافه ای که مضاف الیه آن صفت باشد مثل: عزم تیز گام

مطربان گر جنگ چـــنگ چنان نخراشند　　می پرستان جگر خـسته چنین نخروشند

(۳۷۸/۵)

جگر چنگ: (استعاره به صورت اضافه)

کام دلم آن پســـــته دهان اسـت ولیکن　　زان پســـــته دهان هیچ تمنا نتوان کرد

(۲۸۴/۲)

کام دل: (استعاره به صورت اضافه)

۲-۲- استعاره به صورت غیر اضافه: در این استعاره بین مکنیه و تخلییه فاصله است(شمیسا،۱۵۸:۱۳۷۳)

سرو را پای به گل می رود از رفتارش　　و آب شیـرین ز عقیق لب شکر بارش

(۵۴۶/۱)

سرو را در ضمیر خود مکنیاً به انسان یا حیوان تشبیه کرده و سپس پای به گل فرو رفتن را برای او تخییل کرده است.

صبحدم دل را مقـیم خلوت جان یافتم　　از نسیـــم صبح بوی زلـف جانان یافتم

(۶۳۷/۱)

در مصراع اول دل به انسان تشبیه شده است (مکنیه) و سپس برای دل مقیم شدن را آورده است(تخلییه)

۳- تقسیمات استعاره به لحاظ لفظ مستعار(اسم یا فعل بودن)

«تقسیم بندی دیگر از باب این است که لفظ مستعار اسم جنس باشد، یا فعل و از مشتقات که نوع اول را اصلیه و انواع دیگر را تبعیه می خوانند بر این اعتبار که در نوع اول مستقیماً استعاره است و در نوع دوم به تبع مصدر است یعنی اول، مصدر آن را در معنی استعاری به کار برده ایم و در نتیجه اسم مشتق از مصدر را استعاره کرده ایم»(شفیعی کدکنی،۱۱۵:۱۳۷۵)

۳-۱- استعاره ی اصلیه: استعاره ای که مستعار در آن نام گونه(اسم جنس) باشد مانند شیر به استعاره از پهلوان دلیر، یا سنبل به استعاره از گیسو(کزازی،۱۰۸:۱۳۶۸)

به تعبیر دیگر: استعاره اساساً در اسم است و به آن استعاره ی اصلیه گویند(شمیسا،۶۸۳:۱۳۷۹)

چشم آفت مستان شده، رخ طیره ی بستان شده　　شیراز ترکستان شده کان بت ز فرخار آمده

(۸۰۹/۳)

بت: استعاره ی اصلیه(معشوق)

ز بادامـــــش حریفان نیـــمه مســـــتند　　ولـــــی آن ماه رخ در پـــرده مســـــتور

(۵۰۸/۷)

بادام: استعاره از چشم (اصلیه)

هنوزت جاودان در عـــــین ســـــحرند　　هـــــنوزت هندوان عنـــــبر فروشـــــند

(۳۷۹/۶)

جادوان و هندوان: به ترتیب استعاره از چشمان و گیسوان است(اصلیه)

در خنده آن عتیق شکر ریز خوشـتر است　　در حلقه آن کمـــند دلاویز خوشتر است

(۱۳۱/۱)

عقیق و کمند به ترتیب استعاره از لب و گیسو است (اصلیه)

۳-۲- استعاره تبعیه: «آنست که مستعار ساختی از فعل باشد، یا واژه ای برآمده از فعل(کزازی،۱۰۹:۱۳۶۸)

در ده قدح که مردم چشمم نشـسته است　　در آرزوی نرگس مـــست تو در شراب

(۴۲/۲)

در شراب نشستن برای چشم(استعاره ی تبعیه است از گریه کردن)

برخیز که بنـــــشینند فریاد ز هر سـویی　　زان پیش که برخیز صد فتنه ز هر کویی

(۹۲۳/۱)

نشستن برای فریاد، استعاره ی تبعییه از خاموش شدن

سر کـــــشم می دود بر چـهره ی زرد　　تو پنـــــداری که خونـــش می دواند

(۳۴۲/۶)

دویدن برای سرشک(استعاره ی تبعیه از روان شدن)

۴-تقسیمات استعاره به لحاظ جامع

پیش از پرداختن به انواع استعاره از نظر جامع ابتدا باید بدانیم که «جامع در استعاره همان وجه شبه در تشبیه است اما در استعاره وجه شبه به کلی غایب است و قرینه هم به آشکارایی تشبیه وجود ندارد یعنی در حقیقت جامع را بر اساس سنن ادبی حدس می زنیم(شمیسا،۱۷۰:۱۳۷۳)

۴-۱- استعاره قریب: «یعنی استعاره ای مبتذل و تکراری و آسان فهم، استعاره ای است که در آن ربط بین مستعار له و مستعارمنه آشکار باشد این گونه استعاره ها گاهی به حدی تکراری و کلیشه ای می شوند که در حکم لغت معمولی قرار می گیرد و اندک اندک به زبان روزمره و فرهنگ های لغت راه می یابند»(همان،۱۷۳)

لعل تو در چشـــم من باده بود در قدح　　مهر تو در جان من گنـــج بود در خراب

(۴۴/۵)

لعل: (استعاره قریب از لب)

بتی که طره ی او مجـــمع پریشانی ست　　لب شـــکر شکنش گوهر بدخشانی ست

(۱۹۰/۱)

بت: (استعاره قریب از معشوق)

ز بادامـــــش حریفان نیمه مســـــتند ولـــی آن ماهـــرخ در پرده مســـــتور

(۵۰۸/۷)

بادام: (استعاره قریب از چشم)

نرگس جادوی مست تو به هنگام صبوح فتنه یی بود که از خواب صبوحی برخاست

(۷۶/۷)

نرگس : (استعاره قریب از چشم)

۴-۲- استعاره ی بعید: بر عکس استعاره ی قریب جنبه ی هنری دارد و حاصل فعالیت ذهن خلاق هنرمند است نه تقلید او در این استعاره ربط بین مستعار له و مستعارمنه نو و دور و غریب است در متون بلاغی به آن استعاره ی خاصیه ی غریبه نیز گفته اند در این استعاره جامع دیریاب و محتاج خیال ورزی است و هنرمند بین دو چیز به ظاهر ناهمگون و ناهمخوان شباهتی ظریف کشف کرده است این گونه استعارات در آثار شاعران و نویسندگان نوآور و صاحب کتب دیده می شود(شمیسا،۱۳۷۳:۱۷۳)

سنـــــــبل ســـیه بر سمـــــن مزن لـــــشکر حـــــبش بر خـــــتن مـزن

(۷۶۲/۱)

لشکر حبش(استعاره از گسیو) ختن:(استعاره از صورت)

آن نگینی که منش می طلبم با جم نیست وان مسیحی که منش دیده ام از مریم نیست

(۲۰۲/۱)

نگین: (استعاره از دل) مسیح(استعاره از معشوق) قرینه ی صارفه آن(منش می طلبم)

اگر از ســـکه ی او روی نتابیـــم مرنج که فقـــــیرم و طمـع درم او کردیـــــم

(۶۹۳/۷)

سکه و درم:(استعاره از صورت)

۴-۳-استعاره ی تمثیلیه: استعاره ی تمثیلیه که آنرا مجاز مرکب به استعاره نیز می گویند جمله ای است که نیز در معنی اصلی خود نیز استعمال شده باشد به علاقه مشابهت و وجه شبه صورتی است که از امور متعدد انتزاع شده باشد(شمیسا،۱۳۷۹:۷۰)

مسخرت نشود تختـــگاه ملک وجود　　مگر گهـــــی که زنی خیمه بر جهان عدم

(۶۵۲/۴)

خیمه بر جهان عدم زدن: (استعاره از فنا شدن در حق و حقیقت)

خط سبـــــز تو از سیـــــه کاری　　بـــــاز نقـــــشی دگـــــر بر آب زده

(۸۰۷/۴)

نقش بر آب زدن(استعاره از فریب کاری)

استنتاج

می توان ادعا کرد که خواجو یکی از شاعران بزرگ عرصه ی ادب در قرن هشتم بوده که با سرودن اشعار و به خصوص غزلیات آکنده از شور و حال جایگاه خاصی در ادبیات ایران زمین دارا می باشد. ولی با کمال تأسف باید اذعان نمود جایگاه این شاعر در حد استحقاق و شایستگی وی مورد توجه قرار نگرفته، بلکه تا حدودی هم غریب واقع شده است ، شاعری که حتی سلطان غزل خواجه ی شیراز به الهام گرفتن از او اعتراف دارد و شاید سخنی بهتر از این جهت ختم کلام نباشد که بداقبالی شاعر از آنجاست که در برهه ای از زمان قرا گرفته، که سعدی عاشق و شیرین در پیش آن و حافظ رند در پس آن واقع شده اند زیرا در عرصه ی غزل ظهور و یکه تازی حافظ شیرین کلام طومار دیوان غزلسرایان را در هم نوردیده و بازار آنان را بی رونق نمود.

از شگردهای هنری و خیالی مورد استفاده ی شاعر که موجب خلق تصاویر زیبا در اشعار وی شده است «استعاره» می باشد. شاعر از این شیوه دوشادوش و همپای تشبیه استفاده نموده است استعاره های زیبای بکار گرفته شده توسط شاعر یادآور استعاره های خواجه شیراز می باشد بطوری که اگر نام شاعر ذکر نگردد شاید بسیاری از تشخیص ابیات خواجوی کرمانی با حافظ ناتوان باشد استعاره در شعر خواجو از بسامد بالایی برخوردار است هر چند که استعارات بکار رفته نیز در شعر شاعران پیشین و هم عصر او فراوان یافت می شود ولی شاعر از پس این شیوه نیز موفق برآمده و تصاویر خیالی و ادبی زیبایی را آفریده است. استعاره های زیبایی خواجو حاصل تراوش ذهن خود اوست بیشتر استعاره های مورد استفاده در شعر شاعر از نوع مکنیه و تخلییه بوده و انواع دیگر در درجه دوم اهمیت قرار گرفته اند و بعضی استعاره نیز از جنس عنادیه در شعر شاعر بکار گرفته نشده است.

منابع :

۱-تجلیل، جلیل(۱۳۷۰)، معانی و بیان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی

۲-ثروتیان، بهروز،(۱۳۶۹)، بیان، تهران، انتشارات برگ

۳-جرجانی، عبدالقاهر،(۱۳۶۱)، اسرار البلاغه، جلیل تجلیل، انتشارات دانشگاه تهران

۴-شفیعی کدکنی، محمد رضا،(۱۳۷۵)، صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه

۵-شمیسا، سیروس(۱۳۷۳)، بیان، تهران، انتشارات فردوس

۶----------،(۱۳۷۹)، معانی و بیان، تهران، انتشارات فردوس

۷-صفا، ذبیح الله،(۱۳۶۹)،تاریخ ادبیات در ایران ج دوم، تهران، انتشارات فردوس

۸-کزازی، میر جلال الدین،(۱۳۶۸)، زیبایی شناسی سخن پارسی(بیان)، تهران، انتشارات نشر مرکز

۹-کرمانی، خواجو،(۱۳۷۸)، دیوان غزلیات، به کوشش حمید مظهری، کرمان، موسسه ی خدمات فرهنگی کرمان

۱۰-همایی، جلال الدین،(۱۳۷۳)، معانی و بیان، ماهدخت بانو همایی، تهران، نشر هما

۱۱----------،(۱۳۶۷)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، نشر هما